شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۲۵ مهر ۱۴۰۵
۶ جمادی‌الاول ۱۴۴۸
شماره ۴۸۸۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول و سردبیر سید میثم موسوی‌مهر
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۶:۵۳	غروب آفتاب ۱۶:۵۳:۱۸	اذان مغرب ۱۷:۱۱:۴۵	
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۴۸	اذان صبح فردا ۰۴:۱۶:۱۸	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۰:۲۷	

۲۵ مهر

تقویم تاریخ

۲۵ مهر در تقویم فارسی، **روز نسل‌کشی کودکان و زنان فلسطینی** نام‌گذاری شده است تا یادآور قساوت و وحشیگری رژیم صهیونیستی و سکوت مدعیان حقوق بشر باشد.

۲۵ مهر ۱۳۵۰، **مجسمه حکیم توس، ابوالقاسم فردوسی** که به دست مرحوم حسن ارژنگ نژاد ساخته شد، در میدان فردوسی نصب شد.

امروز سالروز درگذشت **دکترسید حسن مطیعی لنگرودی**، نویسنده و استاد جغرافیای گیلانی الاصل مقیم مشهد است که ۲۵ مهر۱۴۰۱ بدرود حیات گفت.

حکایت

زندگی در میدان مروت

مروت گم بودن است و در خود زیستن. قوله تعالی: «کونوا قوامین بالقسط». ارکان مروت سه چیز است: زندگانی کردن با خود به عقل، و با خلق به صبر و با حق به نیاز. نشان زندگانی کردن با خود به عقل سه چیز است: قدر خود بدانستن و اندازه کار خود دیدن و در خیر خویش بکوشیدن و نشان زندگانی کردن با خلق به صبر سه چیز است: به توانایی ایشان از ایشان راضی بودن و عذرهای ایشان را بازجستن و داد ایشان از توانایی خود بدادن و نشان زندگانی با حق به نیاز سه چیز است: هر چه از حق آید شکر واجب بر آن، و هر چه از بهر حق کنی عذر واجب دیدن، و اختیار حق را صواب دیدن.

خواجه عبدالله انصاری- رساله صد میدان

حدیث

پیامبر اکرم (ص)

کسی که در برطرف‌کردن نیازهای بیمار تلاش کند و نیاز او را برآورد، همانند روزی که از مادر متولد شده است از گناهانش پاک می‌گردد.

بحارالأنوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۶۸.

اول شخص

زیستن به رنگ خدا

برای مجید مجیدی که حرف و عملش برای وطن و مردم یکی است

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

اولین فیلم مجیدی را دوازده ساله بودم، با مامانم، توی اتاق خانه مادربزرگم در محله باغخان در کوچه نخلی در بم. بابام سرکار بود و ما دو نفری بودیم و یک کاسه چنگمال سرد، یادم است وقتی علی توی «بچه های آسمان» کفش خواهرش را پوشید و با آن کفش گشاد تمام طول خیابان را دوید، من بی اختیار پاهایم تیر کشید، گزگز کرد، انگشت هایم را جمع کردم، انگار کفش خودم را به کسی داده باشم.

دویده باشد و من پاهایم درد گرفته باشد و بسوزد از داغی آفتاب. مامانم گفت: ببین چه بی صدا حرف می زنه. آن شب نفهمیدم منظورش چیست. فردا که رفتم مدرسه، کفش های بچه های کلاس برایم شده بود سوژه، قرار باشد عصر هم کلاسی هایم کفش هایشان را به خواهرشان بدهند چه؟ همه را با چشم دیگری نگاه کردم. من همانجا گرفتار توحید و توکل و فیلم های مجیدی شدم، بعدها بقیه فیلم هایش را هم دیدم. «رنگ خدا» را توی یک شب بارانی دیدم و وقتی محمد نابینا با آن چهره معصوم و انگشت های ظریف دستش را روی برگ درخت می کشید تا بفهمد پاییز آمده من هم چیزی دیدم که قبلا ندیده بودم، مجیدی برای ما همه چیز را با باز تعریف می کرد، طلبه شدم. آمدیم کرمان. «باران» را با رفیقم، علی اکبر، توی سینما شهر تماشای کرمان دیدیم و تمام راه برگشت هیچ کدام مان حرف نزدیم؛ فقط لطیف بود و دیوار بتنی و یک دنیا خستگی. «آواز گنجشک ها» را چندبار دیدم، آنجایی که در مورد رزق حلال حرف زد، آنجا که نصف آلوچه ها ریخت و هر بار با کریم که شتر فراری را توی کوچه های اصفهان دنبال می کرد. من نفس نفس می زدم. انگار هر بار که فیلم تمام می شد، کمی بزرگ تر از قبل از سالن تاریک سینما بیرون می آمدم.

سینمای مجیدی برای من دانشکده ای بود که هر فیلمش یک ترم شد. مجیدی معلمی بود که درس را با قصه یاد می داد و هیچ وقت خودش را بالاتر از آدم های کلاش ندید و نخواست. من از مجیدی یاد گرفتم که وطن فقط یک نقشه رنگی روی دیوار نیست. وطن یعنی کوچه ای که بچه هایش می توانند یک جفت کفش را هم بین خودشان تقسیم کنند و شاد باشند. وطن یعنی خانه ای که مادرش صبح زود نان تنوری می پزد و قبل از چانه گرفتن آمار سفره های همسایه ها را دارد و برای آن ها هم چانه کنار می گذارد.

مجیدی منطق و سلوک حاکم بر فیلم هایش را نمایش نمی دهد، آدم ها و زندگی هایشان در فیلم های مجیدی از آن رو به دل می نشینند و عزیزند و محترم و به دور از شعار و نصیحت کردن، چون زیست و زندگی خود مجیدی اند، او زیستش همین است، چند روز پیش کاری کرد کارستان، در اختتامیه جشنواره بوسان کره وقت دریافت جایزه اش از وطن گفت و زخم هایی که بر جانش نشسته، او به دور از کنایه و خنثی حرف نزد، لعنت به جنگ نگفت، بی اشاره به جنگ افروزان، او محکم و مقتدر از بچه هایی حرف زد که توی مدرسه ها هنوز به فردا امید دارند و از بیمارستان و خانه هایی که نباید میدان جنگ باشند.

از استقلال و مقاومت حرف زد که در چشم چشم آبی ها گناه است و جرم. از ماکان پیدا نشده گفت و مدرسه میناب و از حمله به دانشگاه و بیمارستان و خانه های مسکونی، مجیدی محکم و با صلابت حرف می زد و فکر می کردم این مجید همان علی بچه های آسمان است که حالا برنده شده، خوشحال است، ولی خواهری معلول در خانه دارد، علی ای که سرش را پایین انداخته بود تا کسی گریه اش را نبیند.

وقتی مجیدی از مدرسه ها گفت، فکر کردم شاید معنای هنر همین است گاهی، «وقتی بقیه ساکتن، بقیه کورند، بقیه به مصلحت یا به بی شرافتی گزینشی حرف می زنند یکی باید اسم و رسم و مظلومیت آدم ها را نگه داره.» امروز که برمی گردم عقب، می بینم آن پسربچه دوازده ساله هنوز توی من زندگی می کند. من هنوز وقتی فیلم خوبی می بینم پاهایم را زیر صندلی جمع می کنم و می پرسم: فیلم که تمام شد این آدم ها کجا می روند.

من هنوز گاهی به آن کفش فکر می کنم و رقص ماهی ها و پاهایی که توی همان کفش و کوچه جا ماند و شاید امدادگری در میناب آن پا را توی کفشی پسرانه یا دخترانه پیدا کرده است.

روایت اول

غذایی که میراث است

به مناسبت روز جهانی غذا، به سراغ محبوب ترین غذای مشهد رفته ایم که جایگاه ویژه ای در حافظه جمعی و فرهنگ مردم این شهر دارد

مریم شیعه| هیچ مزه ای بیرون از عادت های ما معنا نمی دهد. آنچه برای ما آشناست، برای آن ها، آن هایی که بیرون از مرزهای مشهد زندگی می کنند می تواند غریب یا حتی عجیب باشد. وقتی برای اولین بار درِ ظرف شله را جلوی چشم هایش برداشتم، با تعجب پرسید: «چرا باید یک غذا کامل مثل قیمه را روی یک غذا دیگه بریزید؟» لایه لپه و گوشت های تکه شده سرخ و خوش رنگ روی یک خوراک تیره و غلیظ، که کش می آید. هیچ وقت تا این اندازه توجهم را جلب نکرده بود. او اولین مهمان غیرهمشهری ام بود. بعد از آن بارها، آدم ها از شهرهای دور و نزدیک به مشهد آمدند و دستشان را گرفتم و سر میزی نشاندم که شله مشهدی سرو می شد. واکنش ها متفاوت بود. معمولا بعد از خوردن چند قاشق، عاشقش می شدند. ما مزه ها را یاد می گیریم. مزه ها را از کودکی تمرین می کنیم و دور سفره، توی محله و حتی در سطح شهر به «خوشمزه» هویت می دهیم. خوشمزه، صرفا ویژگی یک خوراک نیست. خوشمزه حاصل تکرار و خاطره است. برای همین هم اولین مزه های هر شهر، ممکن است صورتمان را درهم بکشد و رفته رفته و با تکرار و ساختن چند لحظه خوش، اشتیاق را توی دلمان روشن کند. شله از گوشت، حبوباتی مانند نخود و لوبیا و ماش و عدس، برنج و بلغور گندم درست می شود. با ادویه هایی که عطرشان از میان بخار دیگ بیرون می زند. با این همه، فهرست مواد چیزی از دشواری پخت آن نمی گوید. گوشت باید خوب بپزد و رشته رشته شود، حبوبات به قوام برسند و مواد ساعت ها هم بخورند تا آن بافت کشدار و یکدست شکل بگیرد. نسبت بلغور و برنج یا مقدار گوشت، مزه و غلظت را تغییر می دهد. شله پز ماهر، کسی است که از رنگ و سنگینی کمچه، می فهمد دیگ در چه حالی است.

آیین در زیست روزمره

شله برای ما مشهدی ها فقط یک مزه نیست. شله در تقویم زندگی مان جای دارد. در مراسم سوگواری، از محرم و صفر تا گاه سوم و هفتم و چهلم عزیزِتازه درگذشته ای، می توان رد این خوراک را دید. خوراک در این موقعیت ها قرار نیست فقط گرسنگی را برطرف کند. به رفت وآمدها نظم می دهد. آدم ها را دور هم نگه می دارد. راهی برای پذیرایی به وقت اندوه می شود. حالا چند سالی می شود که شله فروشی ها، زیاد شده اند و بدون اینکه چشم انتظار مناسبتی خاص باشیم، شله را می خریم و زندگی ادامه دارد. شله از دیگ های حیاط خانه ها به پیشخوان مغازه ها آمده است و در کنار معنای آیینی اش، بخشی از اقتصاد و زندگی روزمره شهر هم شده است.

از لذت تا نیاز

سال ۱۳۹۱ سنت پخت شله مشهدی در فهرست میراث ناملموس ملی ثبت شد. حیات چنین میراثی به تداوم مهارت و حضور آن در زندگی مردم وابسته است. شله تا زمانی زنده می ماند که پخته شود. کسی فوت وفنش را یاد بگیرد و نسل تازه همچنان به چشیدن آن علاقه داشته باشد. روز جهانی غذا فرصت خوبی است که خوراک را هم زمان از دو سمت ببینیم، از سوی لذت و فرهنگ و از سوی نیاز و دسترسی. فائو برای سال ۲۰۲۶ بر پیوند نوآوری امروز با تأمین خوراک فردا تأکید دارد. دانش های محلی بخشی از این هشدار هستند، از شیوه نگهداری مواد اولیه تا کم کردن دورریز و انتقال مهارت پخت، کارهای کوچک و بزرگ فراوانی در آینده خوراک نقش دارند. خوراک یکی از نیازهای اساسی انسان است. افزایش هزینه گوشت و حبوبات، هم خرید یک وعده شله را برای خانواده ها دشوارتر می کند و هم ادامه کار تولیدکنندگان کوچک را. شاید یکی از مهم ترین پرسش های روز جهانی غذا همین باشد که چگونه می توان در کنار حفظ تنوع و میراث خوراکی، امکان دسترسی مردم به خوراک مناسب را هم فراهم کرد. از سوی دیگر، گردشگری خوراک، سفر را از تماشای بناها و مناظر فراتر می برد. مسافر با چشیدن یک خوراک محلی، با مجموعه ای از عادت ها، شیوه های پخت، مناسبت ها و خاطره های مشترک آشنا می شود. مشهد و شله اش در این زمینه ظرفیت قابل توجهی دارد. ارزش این میراث در زنده بودن و پیوندش با زندگی واقعی شهر است.

عکس روز

قدیر وقاری شورچه، عکاس مشهدی، با این عکس رتبه سوم جشنواره عکس اکو را کسب کرد. عکسی که بیانگر غنای ویژه و رنگارنگی فرهنگ ایران زمین است.